

نظریاتی



شاید برای التیام زخم خود، شاید



مهرداد احمدی شیخانی

روز هفتم اردیبهشت با همان ۲۷ آوریل، «روز جهانی دیزاین» است که تا چند سال پیش با نام «روز جهانی گرافیک» از آن یاد می‌شد که هنوز هم در بین بسیاری از افراد این صنف، به همان روز جهانی گرافیک شناخته می‌شود. اما واقعیت آن است که به دلیل تحولات شتابنده جهانی که بخشی از آن متأثر از فضای دیجیتال و مجازی است، آنچه اینک فرایکیر است و عرصه‌های مختلفی را در بر گرفته، فراتر از گرافیک و در مفهومی گسترده‌تر معنا می‌یابد که عنوان دیزاین برای آن زینده‌تر است و برای شناسایی و معرفی، نام بهتری هم هست. لازم به اشاره است که از زمان تأسیس «انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران» در مهرماه ۱۳۷۶ و پیوستن این انجمن به سازمان جهانی طراحی (ایکودی)، این روز، در هفته‌ای به نام هفته گرافیک، از سوی انجمن کشورمان جشن گرفته می‌شود و به همین مناسبت، نشست‌ها و برنامه‌هایی نیز در «خانه هنرمندان» از سوی انجمن طراحان گرافیک برگزار می‌شود. پس از یک دوره وقفه که ناشی از برخی مشکلات داخلی انجمن بود و سبب توقف کامل فعالیت‌های انجمن شد، خوشبختانه با انتخاب هیئت‌مدیره جدید، فعالیت‌های انجمن و به تبع آن برگزاری هفته گرافیک از سر گرفته شد که امسال رونق قابل قبولی هم داشت که لازم است به‌عنوان یکی از اعضای این خانواده، از همه دست‌اندرکاران برگزاری شایان توجه آن تشکر و قدردانی کنم. اما آنچه سبب نوشتن این یادداشت شد، موضوعی است که به برگزاری این هفته یا زحمات و تلاش‌های دست‌اندرکاران آن برنمی‌گردد و از آنجایی که موضوع این یادداشت، از نوع تعاریف خدماتی است که حرفه گرافیک ارائه می‌دهد، برای آنکه بعد از آن دشواری‌هایی که سبب توقف فعالیت‌های انجمن شد (که جای گفتش در این یادداشت نیست و شاید روزی آن را هم بنویسم)، صلاح ندانستم که موضوع را در حین برگزاری هفته گرافیک طرح کنم. تا با سونفناهم و سوپربادشت رویه‌رو نشود. اما موضوع چیست؟ بگذارید با یک خاطره وارد مسئله شوم.

در سال ۱۳۶۸ و پس از دو سال کار پراکنده و غیرمستمر گرافیک، وقتی با یکی از هم‌کلاسانم در رشته معماری (آقای فرزاد عظیمی)، «تلیه گرافیک کیبود» را راه‌اندازی کردیم، تا همین اکنون که از این حرفه امرار معاش می‌کنم، حجم اصلی سفارش‌هایی که داشته‌ام و با همکارانم در دوره‌های مختلف کاری در تلیه کیبود انجام داده‌ایم، اگر بگویم تمامی، بلکه قطعا بالای ۹۵ درصد آن در حوزه نشر، یعنی مطبوعات و کتاب بوده است؛ همان چیزی که به جلد معتقدم به اشتباه بر آن نام «گرافیک فرهنگی» در مقابل «گرافیک تجاری» گذاشته‌اند. اما چرا می‌گویم تقابلی اشتباه؟ سال‌ها پیش و درست در بعبوحه انجام چند سفارش در همین حوزه نشر در تلیه کیبود، یکباره لوله‌های ساختمان دچار ترکیدگی شد و از آنجا که نمی‌شد کار را تعطیل کرد، در همان شرایط انجام آن چند سفارش مجله و کتاب، از یک لوله‌کش خواستیم که برای انجام تعمیرات به تلیه ما بیاید. از قضا آن جناب لوله‌کش، از علاقه‌مندان مطبوعات از کار درآمد و ضمن سؤالات متعدد از کاری که در تلیه انجام می‌شد، مدام در کار ما کنجکاوی می‌کرد، تا کارش تمام شد و رفت. پس از رفتن او بود که مطایبه‌ای در جمع همکارانم شکل گرفت که به طنز می‌گفتمیم کار ما «گرافیک فرهنگی» است و کار آن آقا هم «لوله‌کشی فرهنگی». اما واقعیت این است که به گمان من، این مطایبه از حقیقتی پرده برمی‌دارد و آن هم این است که سال‌های طولانی است که در بین شاغلان حرفه گرافیک از «گرافیک فرهنگی» و «گرافیک تجاری» سخن به میان می‌آید. و این دقیقا مانند آن است که ما در آن مطایبه، به کار آن جناب لوله‌کش گفتیم «لوله‌کشی فرهنگی». موضوع این است که طراحان گرافیک، حرفه خود را نه بر حسب شان و شخصیت خود حرفه، بلکه بر حسب شان و شخصیت دانش و سفارش‌دهنده تعریف می‌کنند. برای همین هم هست که بین شاغلان این حرفه، از «گرافیک فرهنگی» و «گرافیک تجاری» سخن به میان می‌آید. گویی این حرفه، خود دارای شان و شخصیتی نیست و شان و شخصیتش را از سفارش‌دهنده طلب می‌کند؛ درحالی‌که چنین نیست و خود حرفه گرافیک دارای شان و شخصیت است و لازم نیست که شان خود را از سفارش‌دهنده به عاریت بگیرد. چنین کاری مثل آن است که اگر یک لوله‌کش برای یک انتشارات لوله‌کشی کند، آن کارش را لوله‌کشی فرهنگی بنامیم و اگر برای دفتر کار یک تاجر فرش لوله‌کشی کند، این یکی کارش را لوله‌کشی تجاری نام‌گذاری کنیم.

ضرورت نوشتن این یادداشت هم از آنجا در ذهن من شکل گرفت که در برگزاری هفته گرافیک امسال از سوی انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران، بخشی وجود داشت به نام «در جست‌وجوی نسل نو» که از اعضای یک رده خاص سنی عضو انجمن خواسته شده بود که «پوستراه‌های فرهنگی-اجتماعی» خود را برای برگزاری نمایشگاه به دفتر انجمن ارسال کنند. و مسئله دقیقا همین‌جاست. همه شاغلان این حرفه در این نکته متفق‌اند که گرافیک را باید در حوزه رسانه تعریف کرد و به‌ویژه بر این نکته تأکید می‌شود که «پوستر یک رسانه است»؛ همان‌طور که تلویزیون یک رسانه است یا روزنامه یک رسانه است؛ و دقت کنیم که کار یک رسانه، در حوزه فعالیت فرهنگی تعریف می‌شود و به همین دلیل که گرافیک رسانه است، همه انواع کارهای گرافیک در حوزه کارهای فرهنگی تعریف می‌شوند. البته شاید مشکل در این است که بعضی از فعالان این حرفه، از آنجا که به هر دلیلی نمی‌توانند از سوی صاحبان سرمایه‌های بزرگ، سفارش دریافت کنند، شاید و فقط شاید به نوعی دچار یک نوع احساس حقارت پنهان باشند و ناخودآگاه این را برای خود یک نشانه ضعف بدانند و برای جبران این ناخودآگاه آزاردهنده، با اعلام اینکه ما کارمان فرهنگی است و گرافیک فرهنگی تولید می‌کنیم و شما کارتان تجاری است و گرافیک تجاری تولید می‌کنید، سعی می‌کنند زخم آن آزار ناخودآگاه را در خود التیام بخشند، شاید.

گفت‌وگو با بزرگمهر حسین پور به مناسبت روز جهانی کاریکاتور

برای نسل قبل که هنوز اسیر فوتوشاپ است متأسفم

پرویز براتی: ۴۷ ساله‌ای است با هزار شور و شوق و آرزو! طراح، کارتون‌نست و نقاشی که برای پیداکردن سوزوهای خود به جاهای دورستی نمی‌رود. سلطان دیکتاتور و هوس‌باز و زنان اسیر و دربند را در ظاهری از بازرگی و زیبایی و زیر پوستی از زهرماری و رنج نشان می‌دهد و از آنجا که باور دارد ترس از رنج از خود رنج بدتر است، مدام در حال پریدن از روی چاله‌های پرشمار اندوه و رنج است. در این گفت‌وگو می‌شد از کمیک‌استریپ، یکی از تخصص‌های بزرگمهر حسین پور صحبت کرد و یادی کرد از کمیک‌استریپ‌های «من گوساله‌ام»، «قر و قمبیل»، کتاب «شهر هرت»

شما هم جزء آن دسته از افرادی هستید که معتقدند دوران افول کاریکاتور در ایران آغاز شده و کاریکاتور نفس‌هایش به شماره افتاده است؟! از نظر من همیشه کاریکاتور ایران پنج کارتون‌نست برجسته داشته و همچنان نیز همان پنج کارتون‌نست برجسته از نسل بعدی را دارد. اگر بگویم دوران افول کاریکاتور مطبوعاتی فرا رسیده است از آن جهت که مطبوعات ایران به دلایل زیاد که قابل بحث است، دچار افول و رکود شدند، ناچار کاریکاتور مطبوعاتی نیز دچار همین معضل شد و این را قبول دارم. باید بپذیریم که ما در تاریخ کاریکاتورمان چند ستاره کوچک را که قابل رقابت در سطح جهانی باشند بیشتر نداشتیم و هنوز نیز همین چند ستاره محدود را داریم و من با وجود نسل باهوش و ترس‌پیش‌رو، مطمئنم ستاره‌های ما بیشتر نیز خواهد شد.

به نسل باهوش و ترس اشاره کردید. می‌توانید درباره خصوصیات این نسل بیشتر توضیح دهید و تفاوتشان با نسل‌های پیشین؟ نسل جدید محافظه‌کار نیست. اهل تعارف و چاپلوسی و چرب‌زبانی هم نیست. این نسل از چیزهایی که نسل من و قبل از من می‌ترسید نمی‌ترسد و نگاهش بازتر و گسترده‌تر از نسل من و قبل‌ترهای من است. دانش بیشتری دارد. به زبان‌های مختلف آشناست و فیلم‌بین و درس‌خوان است. شجاعت و رک‌گویی شاخصه‌شان است.

جایی گفته بودید جوان‌ها در حال میان‌برزدن هستند و به جای اینکه سلسله‌مراتب را طی کنند و بروند طراحی یاد بگیرند، می‌روند فوتوشاپ یاد می‌گیرند و از این به «درد» کاریکاتوری ایران» تعبیر کرده بودید. هنوز هم این نگاه را به جوان‌ها دارید؟

اصولا اپلیکیشن‌ها راه‌های میان‌بر را برای بی‌استعدادها باز کرده و اتفاقا این گروه بی‌استعداد در نسل من بیشتر پیدا می‌شوند که اگر ازشان فوتوشاپ و چند اپ دیگر را بگیرد، دیگر چیزی برای ارائه ندارند. اما چند سال است که در نسل‌های جدید بازگشت به طراحی و بوم و رنگ را می‌بینم و این، جای امید و خوشحالی دارد و برای نسل قبل‌تر که هنوز اسیر فوتوشاپ است متأسفم.

می‌دانم برای شما پایه کاریکاتور، نقاشی است. در بین کاریکاتوریست‌های ایرانی کدامشان پایه کاریکاتور را همچون شما در نقاشی می‌دانند؟ کارتون‌نست‌های دلخواه خارجی‌تان نظیر سمیه، کینو و بالاخص لوترگ هم همین نگاه را دارند یا آنجا وضعیت متفاوت است؟ من معتقدم کسی که طراحی بلد نباشد نمی‌تواند تخیل و تصور خود را به تصویر درآورد. هر کارتون‌نست و نقاش بزرگی که ما نامشان را بر قله‌های هنر نقاشی و کارتون می‌شنویم حتما طراحان بزرگی هم بوده‌اند که توانسته‌اند تخیلات و دیدنی‌هایشان را روی کاغذ و بوم بیاورند. غیر از این چنین امکانی وجود ندارد. در ایران اردشیر مصطفی

طراح قدرتمندی بود و پرتره‌های بی‌نظیری از خود به جا گذاشته است. کامبیز درم‌بخش نیز این‌چنین بود. هر لحظه می‌توانست از آن خط‌های صاف و ختکشی‌شده‌اش فاصله بگیرد و به خطوط کاملا متفاوت و جدیدی برسد. لوترگ که از بزرگان طراحان رئالیسم و هم‌زمان کارتونی است و گرافیس‌ت نیز بود، مایقی استادان هم حتما چنین شاخصه‌ای داشته‌اند.

خب اگر موافقت، بپردازیم به آثار خودتان. چه در کاریکاتوره‌های حرمسرای شاه قاجار و چه در نقاشی‌های پاپ‌آرت‌تان، قصه‌ای را بازگو می‌کنید. بخشی از این قصه می‌تواند بازنمایانگر درونیات خودتان باشد، بخشی‌اش هم به سیاست تلنگر می‌زند. به نظر خودتان، این قصه، سسویه‌های درونی و شخصی قوی‌تری دارد یا ابعاد و جنبه‌های اجتماعی و سیاسی پررنگ‌تری؟

در مجموعه «یک کاریکاتوریست در حرمسرای ناصرالدین‌شاه» من یک موضوع سیاسی-اجتماعی را می‌خواستم دنبال کنم که در عین حال یک روایت مشخص و یک خطی هم نداشته باشد؛ سلطان دیکتاتور و هوس‌باز و زنان اسیر و دربند در ظاهری از بازرگی و زیبایی و زیر پوستی از زهرماری و رنج. اما در مجموعه آخرم که «کج تابی» بود، ماجرا برابم بیشتر شخصی‌تر و درونی‌تر شده است. هرچند باز انعکاس اجتماع و اطرافم را نمی‌خواهم انکار کنم و البته که این را آگاهانه می‌دانم و دوستش نیز دارم اما جنس کار برابم عمیق‌تر و شخصی‌تر شده است.

چطور از کاریکاتوره‌های چهره زنان حرمسرای قاجار به شیوه برده‌های نقاشی و در ابعاد بزرگ، رسیدید به زبان بصری جدید و کارهایی که به لحاظ موضوعی پاپ‌آرت هستند و شکل معاصرتری دارند؟

اولین بار ایده مجموعه زنان حرمسرا از روی عکس‌هایی که خود ناصرالدین‌شاه از زنانش می‌انداخت به ذهنم خطور کرد؛ عکس‌هایی زشت، سیاه و سفید، تلخ و چرک... اما زنانی بانمک و تپیل و سیبیلو! این پارادوکس من را به فکر انداخت که چه می‌توانم انجام دهم. ضمنا من یک اعتقادی دارم که اندازه بزرگ در نقاشی مثل «فریاد» زدن می‌ماند و اندازه کوچک مثل «رمزمه» کردن. یعنی من اسمم شما را در دو حالت می‌توانم بگویم... یک بار آرام می‌گویم «پرویز»... یک بار هم فریاد می‌زنم «پرویز!» هر دو پرویز هستند، اما با دو شکل صفا. پس با این اعتقاد و نگاه من تابلوهای زنان حرمسرا را فریاد زدم. یعنی در قطع بزرگ کشیدم و اصلا نمی‌دانستم و فکرش را هم نمی‌کردم طیف‌های مختلف دوستش داشته باشند. اولین بار که می‌خواست به نمایش دربیاید، مدیر گالری به من گفت چطور یک سری زن زشت و تپیل و سیبیلو را کسی می‌آید نگاه کند چه برسد که کسی بخرد؟ اما بدون قصد تبدیل

در آموزش تلاش می‌کنم فرد با خودش مواجه شود، روایت شخصی‌اش را از مشاهداتش ارائه کند. مهارت بیرون را کشیدن و جادوی درون کشیدن. به همین خاطر هنرجویان من هیچ‌کدام شبیه من نیستند. هر سال برایشان نمایشگاه می‌گذارم و کمکشان می‌کنم نمایشگاه‌های انفرادی بگذارند. اما گزارشگر درونیات و مشاهدات دنیای شخصی‌شان شدن از اصلی‌ترین اهداف آموزش من است.

شنیده‌ایم که نمایشگاه بعدی‌تان قرار است در گالری سهراب برگزار شود. آیا به‌زودی شاهد این رویداد خواهیم بود؟ من از مدت‌ها قبل عملکرد گالری سهراب را زیر نظر داشتم و با جناب ترکمن رفاقتی درآورد پیدا کرده بودم و ایشان را شخصیتی هوشمند یافتم. چند بار جسته‌گریخته قرار بر همکاری‌ای بود که نشد که اگر این بار ابر و باد و مه و خورشید و سیاست پرفرازونشیب مملکت دست از سر ما بردارند، همکاری‌ای جذاب خواهیم داشت.

نگاه



درباره مجموعه «امروزِ دیروز» از بهنام کامرانی

مکاشفه در تماشا



آیا هر عکسی جاودانه است؟ عکس‌ها یادآور روزهای به‌یادماندنی در خاطرات آدم‌ها از گذشته تاکنون هستند. در این میان برخی از عکس‌ها بیانگر لحظه‌های خاصی از تاریخ، معماری، فرهنگ عامه و روابط بین آدم‌ها هستند.

عکس‌های منتخب بهنام کامرانی در نمایشگاه اخیرش از چند منظر شایان تأمل است. وجود قایق، دوچرخه، ماشین در عکس‌ها و همچنین مسیر جاده یا دریا اشاره به حرکت و جاری بودن آدم‌های درون عکس‌ها دارد و این بازتاب دوری نقاش از ساحل امن خود و روحیه جست‌وجوگر او دارد. تماشای یک اثر هنری بسیار متفاوت از دیدن آن اثر است. در تماشاگردن آگاهی، مکاشفه همراه با اندیشه نهفته است.

هنرمند جسورانه رنگ‌ها را با خاطرات ثبت‌شده درآمیخته و با کمک خطوط و نشانه‌گذاری گاهی یا فراتر از بوم نقاشی نهاد تا مخاطب را به چالش رویارویی با جزئیات درون عکس‌ها دعوت کند.

به این ترتیب با ردپای رنگ‌ها و نقاشی، خاطرات در عکس‌های سیاه و سفید جانی تازه گرفته‌اند. به‌عنوان یک مخاطب تمام عکس‌های این نمایشگاه با توجه به معنا و جزئیاتی که به همراه دارند، جاودانه هستند. حال چه تصویر آن مرد نشسته بر سنگ پشت به معبد زئوس و اشاره به تاریخ و معماری همراه با فرهنگ مطالعه یا عکس آن دختر زیبا در کنار حوض و انعکاس عمارت آجری و آسمانی که متعلق به او است.

بهنام کامرانی با فراغ بال و آگاهانه در عکس‌ها ورود کرده و ابتدا خود را به چالش کشیده تا مخاطبش را از دیدن محض، به تلنگر تماشای خاطرات نشانه‌گذاری‌شده با رنگ‌ها دعوت کند.

در این میان رنگ‌ها بر روی بوم مانند اثر انگشت به خاطرات ثبت‌شده در بستر زمان، جانی دوباره بخشیده‌اند؛ آنچنان که مخاطب با تماشای قهرمان وزنه‌برداری به تشویق او ترغیب می‌شود یا احساس غرور ملی از دیدن سرباز پرچم‌بهدست بر فراز تپه‌ای در چشمانش هویدا می‌شود. حتی می‌تواند نگاه معنادار، پسری سوار بر اسب چوبی را که هرگز نمی‌دود و محکوم به جبر تخت چوبی شده است، درک کند.

تلاقی عکس‌ها با نقاشی تماشاگران را مجذوب لحظات غیرقابل تکرار می‌کند و آنها در زمان «اکنون» لحظاتی با خاطرات روزگار سپری‌شده همراه می‌شوند.



اصولا اپلیکیشن‌ها راه‌های میان‌بر را برای بی‌استعداها باز کرده و اتفاقا این گروه بی‌استعداد در نسل من بیشتر پیدا می‌شوند که اگر ازشان فوتوشاپ و چند اپ دیگر را بگیرد، دیگر برای ارائه چیزی برای ارائه ندارند. اما چند سال است که در نسل‌های جدید بازگشت به طراحی و بوم و رنگ را می‌بینم و این، جای امید و خوشحالی دارد.

شروع مسیر من از نقاشی بود. من از کودکی به خاطر اینکه پدرم نقاشی می‌کرد نقاشی را شروع کردم. هنرستان هنر خواندم و چند سال شاگرد و دانشگاه نقاشی خواندم. به خاطر علاقه‌ام به کارتون و کاریکاتور در کنار نقاشی، کاریکاتور را جدی دنبال کردم و وجهه بیرونی من شد کاریکاتوریست بودن.